



The Productive Role of Hikmah Muta‘āliyah (Transcendent Theosophy) in the Formation of Legal Principles in the Islamic Legal System

Qasem Babaei¹, Hamid Parsania², Seyyed Mohammad Hossein Kazemeini³

¹ External Studies Student, Qom Seminary; PhD., Department of Philosophy of Law, Baqir al-Olum University, Qom, Iran (**Corresponding author**). ghbabaei9797@gmail.com

² Professor, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. h.parsania@ut.ac.ir

³ Department of Public Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran. smhkazemeini@ut.ac.ir

Abstract

One of the challenging discussions in legal systems concerns the manner of extracting legal principles (*Usūl Huqūqiy*), whereby based on a divine or secular epistemological system, one can access different legal principles. *Hikmah Muta‘āliyah* (Transcendent Theosophy), in the section of the divine epistemological system, possesses high capability in the production and development of legal principles. The present research, utilizing a descriptive-analytical method, addresses the question: What is the productive role of *Hikmah Muta‘āliyah* in the formation of legal principles? This research, by analyzing the foundations of Mullā Sadrā in the fields of ontology, epistemology, and anthropology, attempts to examine the longitudinal (*Tūlī*) and graduated (*Tashkīkī*) relationship from ontological rights (*Huqūq Takwīnīy*)—arising from the human soul (*Nafs Insānīy*)—toward legal principles. The findings indicate that the nature and categories of legal principles in Sadrian philosophy are of a longitudinal nature, which are identifiable based on the system of ontological rights and the threefold souls. The tenuity (*Raqīqah*) of the first and second-degree ontological rights moves toward the formation of legal principles. Legal principles are identifiable at the three levels of the formation of the existence of beings, namely at the level of the vegetative soul (*Nafs Nabāṭīy*), the animal soul (*Nafs Hayawānīy*), and the human soul (*Nafs Insānīy*).

Keywords: Legal principles (*Usūl Huqūqiy*), *Hikmah Muta‘āliyah* (Transcendent Theosophy), Ontological rights (*Huqūq Takwīnīy*), Legal system (*Nizām Huqūqī*), Vegetative soul (*Nafs Nabāṭīy*), Animal soul (*Nafs Hayawānīy*), Human soul (*Nafs Insānīy*).

Cite this article: Babaei, Q., Parsania, H. & Kazemeini, S.M.H. (2025). The Productive Role of Hikmah Muta‘āliyah (Transcendent Theosophy) in the Formation of Legal Principles in the Islamic Legal System. *Theosophia Practica*, 17(3), p. 27-48. <https://doi.org/10.22081/PWQ.2025.72932.1249>

Received: 2025/04/06

Revised: 2025/05/29

Accepted: 2025/07/02

Available online: 2025/10/02

Type of article: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University

<https://pwq.bou.ac.ir/>

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



الدور الإنتاجي للحكمة المتعالية في تشكّل المبادئ القانونية في النظام الحقوقي الإسلامي

قاسم بابائي^١، حميد بارساني^٢، سيد محمد حسين كاظميني^٣

^١ طالب خارجي، حوزه قم العلمية؛ دكتوراه، قسم فلسفة القانون، جامعة باقر العلوم، قم، إيران (المؤلف المقابل). ghhbabaei9797@gmail.com

^٢ أستاذ، كلية العلوم الاجتماعية، جامعة طهران، طهران، إيران. h.parsania@ut.ac.ir

^٣ قسم القانون العام، كلية الحقوق والعلوم السياسية، جامعة طهران، طهران، إيران. smhkazemeini@ut.ac.ir

الملخص

تُعَدُّ كيفية استخراج المبادئ القانونية إحدى المباحث الجدلية في الأنظمة القانونية، حيث يمكن الوصول إلى مبادئ قانونية مختلفة بناءً على الجهاز المعرفي الإلهي أو العلماني، وتمتلك الحكمة المتعالية في قسم الجهاز المعرفي الإلهي قدرة عالية على الإنتاج وتطوير المبادئ القانونية. تتناول هذه الدراسة، بالاعتماد على المنهج التحليلي - الوصفي، البحث في هذا السؤال: كيف يكون الدور الإنتاجي للحكمة المتعالية في تشكيل المبادئ القانونية؟ تسعى هذه الدراسة، من خلال تحليل مبادئ الملا صدرا في أقسام الأنطولوجيا (الوجود)، والإبستمولوجيا (المعرفة)، والأنتروبولوجيا (الإنسان)، إلى دراسة العلاقة الطولية والتشكيكية المتجهة من الحقوق التكوينية - الناشئة عن النفس الإنسانية - نحو المبادئ القانونية. وتُظهر النتائج أن ماهية وأقسام المبادئ القانونية في الحكمة الصدراتية هي ماهية طولية يمكن التعرف عليها بناءً على جهاز الحقوق التكوينية والنفوس الثلاث؛ إذ تتحرك "رقبة" الحقوق التكوينية من الدرجة الأولى والثانية نحو تشكيل المبادئ القانونية، وتكون هذه المبادئ القانونية قابلة للتعريف في المراتب الثلاث لتشكّل وجود الكائنات، أي في مرتبة النفس النباتية، والنفس الحيوانية، والنفس الإنسانية.

الكلمات المفتاحية: المبادئ القانونية، الحكمة المتعالية، الحقوق التكوينية، النظام القانوني، النفس النباتية، النفس الحيوانية، النفس الإنسانية.

نقش تولیدی حکمت متعالیه در شکل گیری اصول حقوقی در نظام حقوقی اسلام

قاسم بابائی^۱، حمید پارسانیا^۲، سید محمدحسین کاظمینی^۳

^۱ طلبه درس خارج، حوزه علمیه قم؛ دکتری، گروه فلسفه حقوق، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران (نویسنده مسئول).
ghbabaei9797@gmail.com

^۲ استاد، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. h.parsania@ut.ac.ir

^۳ گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. smhkazemeini@ut.ac.ir

چکیده

یکی از مباحث چالشی در نظام‌های حقوقی، چگونگی استخراج اصول حقوقی است که براساس دستگاه معرفتی الهی یا سکولار می‌توان به اصول حقوقی متفاوتی دسترسی پیدا کرد. حکمت متعالیه در بخش دستگاه معرفتی الهی، توان بالایی در تولید و توسعه اصول حقوقی دارد. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیلی-توصیفی، به بررسی این پرسش می‌پردازد که نقش تولیدی حکمت متعالیه در شکل‌گیری اصول حقوقی چگونه است؟ این پژوهش، با تحلیل مبانی ملاصدرا در بخش‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی، تلاش می‌کند رابطه طولی و تشکیکی از حق‌های تکوینی-برآمده از نفس انسانی- به سمت اصول حقوقی را بررسی کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که ماهیت و اقسام اصول حقوقی در حکمت صدرایی، ماهیتی طولی است که براساس دستگاه حق‌های تکوینی و نفوس سه‌گانه قابل شناسایی است. رقیقه حق‌های تکوینی درجه اول و دوم به سمت شکل‌گیری اصول حقوقی حرکت می‌کنند. اصول حقوقی در سه مرتبه تشکیل وجود موجودات یعنی در مرتبه نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی قابل شناسایی هستند.

کلیدواژه‌ها: اصول حقوقی، حکمت متعالیه، حق‌های تکوینی، نظام حقوقی، نفس نباتی، نفس حیوانی، نفس انسانی.

استناد به این مقاله: بابائی، قاسم؛ پارسانیا، حمید؛ کاظمینی، سید محمدحسین (۱۴۰۴). نقش تولیدی حکمت متعالیه در شکل‌گیری اصول حقوقی در نظام

حقوقی اسلام، *آیین حکمت*، ۱۷ (۳)، ص ۲۷-۴۸. <https://doi.org/10.22081/PWQ.2025.72932.1249>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۷ ؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۳/۰۸ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۱ ؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۰۷/۱۰

<https://pwq.bou.ac.ir/>

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

۱۴۰۴ / © نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند.

۱. مقدمه

اصول حقوقی، اصولی راهبردی در یک نظام حقوقی هستند که به عنوان کمک یار قانون گذار و دادرس در مقام قضاوت عمل می کنند. لوراپینسکی در کتاب «اصول کلی قانون-نقش قوه قضائیه» اصول حقوقی را از منظر واقع گرایان حقوقی، مشابه انبار پایان ناپذیر قانون بالقوه می داند که قاضی همواره بدان احتیاج دارد (Laura Pineschi, 2015, p. 5). استناد به اصول حقوقی در مقام تقنین، تفسیر و اجرا بر وزن استدلال می افزاید؛ چراکه ارزش در قانون و در بخش تفسیر علمی به میزان طرفداران آن نیست، بلکه ارزش در قانون به میزان کارآمدی و تأثیری است که قانون در میان افراد جامعه ایجاد می کند (صادقی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۰). اصول حقوقی در مقایسه با نظام حقوقی، به تعبیر «دورکین» مانند خورشیدی است که بر نظام حقوقی می تابد و آن را روشن می کند. اصول حقوقی، فراتر از سازمان حقوقی بوده و ترجمان نظم اخلاقی و اصول عدالت است؛ لذا، به هست های قواعد اکتفاء نکرده و در صدد است تا به سرزمین باید ها قدم بگذارد. این فرآیند اساسی است که «این تما»^۱ حقوق دان آمریکایی از آن به «کشف کپرنیکی علم حقوق جدید» تعبیر می کند (صادقی، ۱۳۹۴، ص ۱۶۱). شکل گیری و کارآمدی اصول حقوقی، وابسته به مکتب حقوقی است و براساس پارادایم های پذیرفته شده در یک مکتب حقوقی تفسیر می شود. بر همین اساس، می توان به جایگاه بلند اصول حقوقی در مکتب حقوق طبیعی، افول آن در حقوق پوزیتیویستی و ترمیم آن در مکتب تفسیری اشاره کرد. یکی از مکاتب تأثیرگذار در پیدایش و تولید اصول حقوقی، مکتب حقوق اسلامی به ویژه با چشم انداز حکمت متعالیه است. حکمت متعالیه نقش سازنده ای در تولید و تکمیل اصول حقوقی دارد؛ به طوری که با به کار بستن مبانی حکمت متعالیه، می توان مبنای دیگری بر تولید اصول حقوقی تبیین نمود. حکمت متعالیه با رویکرد هستی شناسانه تشکیکی در بخش حق های تکوینی و با ملاحظه انسان شناسی متعالیه که تلاش در رساندن انسان به مقامات عالیه است، به تولید اصول حقوقی در بخش مبانی حقوق می پردازد. در بخش پیشینه پژوهش می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱) کتاب «اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه» اثر صادقی (۱۳۹۴): این اثر به تبیین ماهیت اصول حقوقی و اوصاف آن پرداخته؛ اما در بخش اصول حقوقی از منظر حکمت متعالیه، ورودی نداشته است.

۲) کتاب «فلسفه حق» از طالبی (۱۳۹۳) و کتاب «حق و چهار پرسش بنیادین» نویان (۱۳۸۸) به تبیین چیستی حق پرداخته اند؛ اما در بخش امتداد حق ها در شکل گیری اصول حقوقی ورودی نداشته اند. همچنین، به بررسی چیستی حق و اصل در حکمت متعالیه با ملاحظه پارادایم اصالت وجود، تشکیک در وجود و بساطت وجود نپرداخته اند.

۳) مقاله «نسبت‌سنجی حقوق و اخلاق در حکمت متعالیه» اثر زارع و حکمت‌نیا (۱۴۰۲)، در راستای تبیین رابطه اخلاق و حقوق و در بخش حق داشتن و بودن است، ولیکن به بررسی ماهیت حق براساس اصالت وجود نپرداخته است.

پژوهش پیش‌رو با رویکرد توصیفی-تحلیلی به تبیین نقش تولیدی حکمت متعالیه در شکل‌گیری اصول حقوقی پرداخته است. سؤال اصلی تحقیق این است که نقش تولیدی حکمت متعالیه در شکل‌گیری اصول حقوقی در نظام حقوقی اسلامی چیست؟ براساس اندیشه حکمت متعالیه، اصول حقوقی به سبب آنکه برآمده از حق‌های فطری، طبیعی و غریزی است، دارای مقام ثبوت و نفس الامر بوده و کمک‌یار در شکل‌گیری نظام حقوقی است

همچنین، حکمت متعالیه در بخش اقسام نفوس با تبیین چستی حق‌ها که سرچشمه‌ای برای پیدایش اصول است، در شکل‌گیری اقسام اصول حقوقی تأثیرگذار است.

۲. چیستی اصول حقوقی در نظام‌های حقوقی و حکمت متعالیه

اصول حقوقی، ترکیبی از «اصل» و «حق» است. «اصل» در لغت به معنای اساس، بن، بنیاد، بیخ، پایه، خاستگاه، قاعده و قانون، ماده اولیه، ریشه، تبار، جوهر، ذات و سرشت به کار رفته است (صدری افشاری و همکاران، ۱۳۸۱، ص ۵۶۰). «حق» در لغت عبارت است از یکسانی، هماهنگی و درستی، وجوب و شایسته بودن (طریحی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۱۴۸). اصول حقوقی در اصطلاح، دارای تعاریف متفاوتی هستند که در ادامه به برخی از تعاریف مشهور اشاره می‌شود.

۱) هرمان بکر، حقوق‌دان اتریشی، اصول حقوقی را قواعد نانوشته‌ای می‌داند که در یک جامعه معین از سوی وجدان عمومی به منزله قانون پذیرفته شده‌اند (Bekaert, 1963, p. 172).

۲) کاهن فرود، لوی و رادن در تعریف اصول حقوقی گفته‌اند: اصول حقوقی، اصولی هستند که راهنمای قانون‌گذار در وضع قانون، راهنمای دادرس در دادرسی و راهنمای مفسر در تفسیر قانون هستند. این تعریف، علی‌رغم اشاره به یکی از مهم‌ترین کارکردهای اصول حقوقی، به عمده‌ترین شاخصه‌های اصول حقوقی که بتوانند آن را از سایر احکام مشابه، مانند قواعد حقوقی، متمایز سازند، اشاره‌ای نمی‌کند (حیاتی، ۱۳۹۷، ص ۱۵).

۳) در میان حقوق‌دانان ایرانی، می‌توان به تعریف جعفری تبار اشاره کرد. ایشان اصول حقوقی را قواعدی کلی می‌داند که در تمامی نظام‌های حقوقی، پذیرفته شده‌اند و شامل اساسی‌ترین احکام حقوقی هستند و بر تمام احکام جزئی حقوق حاکم‌اند (جعفری تبار، ۱۳۸۳، ص ۱۹۸). این تعریف در بخش بیان ماهیت اصول حقوقی، بهتر از تعاریف پیشین است؛ اما از این لحاظ قابل‌خنده است که تنها ناظر به اصول کلی حقوقی مشترک در تمام نظام‌های حقوقی بوده و اصول خاص هر نظام را دربرنمی‌گیرد (صادقی، ۱۳۹۴، ص ۲۸).

۴) نگارنده در تعریف اصول حقوقی تلاش کرده است با رویکرد فلسفه صدرایی یعنی حکمت متعالیه به چستی اصول حقوقی بپردازد. اصول حقوق در حکمت متعالیه، اصولی از جنس «هست‌ها» هستند که برگرفته از «حق‌ها» می‌باشند. این اصول با اوصاف دائمی، الزام‌آور، دارای مقام ثبوت و نماینده ارزش‌های حاکم بر یک نظام حقوقی هستند که جنبه انتزاعی داشته و به‌عنوان مبنای حقوق موضوعه به حساب می‌آیند. اصول حقوقی در واقع، همان مبانی دانش حقوق هستند که در مرتبه سوم قرار دارند و تأمین‌کننده قانون در مقام تقنین، تفسیر و اجرا به‌شمار می‌روند.

۳. اوصاف و تفاوت اصول حقوقی با مفاهیم همگون

اصول حقوقی به‌عنوان ارزش‌های برتر حقوقی، دارای ویژگی‌های متمایزی هستند که آنها را از مفاهیم همگون جدا می‌سازد.

۳-۱. اوصاف اصول حقوقی

۱) **کلی بودن:** یکی از ویژگی‌های اصول حقوقی، کلی بودن آنها است. کلی در مقابل جزئی به‌معنای قابل‌صدق بر کثیر است. به بیان ژان ژاک روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی»، لازمه قانون، کلی بودن است و قانون همیشه مردم را به هیئت اجتماع و اعمال را به‌صورت کلی در نظر می‌گیرد (روسو، ۱۳۵۴، ص ۳۸). بر این اساس، حقوق نمی‌تواند برای هر مسئله جزئی حکمی جداگانه وضع کند (دل وکیو، ۱۳۸۰، ص ۵۳). لازمه دارا بودن چنین هویتی، نیاز به اصول را بیشتر تشدید می‌کند. اصول حقوقی به‌عنوان پایه‌های ساختمان حقوق، با وصف کلی‌بودن، دامنه نظام حقوقی را در بخش‌های مختلف گسترش می‌دهند. بر همین اساس، برخی از نویسندگان، کلیت اصول حقوقی را وصف جداناپذیر و خصیصه ممتاز آن در برابر دیگر نهادهای حقوقی شمرده‌اند (صادقی، ۱۳۹۴، ص ۳۱).

۲) **دائمی بودن:** ویژگی دیگر اصول حقوقی، دائمی بودن آنها است؛ یعنی ابدی و جاودان. مراد از دائمی در اصول حقوقی، چیزی است که مقید به زمان خاص و مکان خاص نباشد و در طول زمان و در موقعیت‌های مختلف، تغییر و تحول نیابد. دائمی بودن اصول حقوقی به‌سبب خاستگاه این اصول است. خاستگاه اصول حقوقی فارغ از رویکردها و وابسته به قانون‌گذار نیست؛ بلکه از یک حقیقت بنیادین نشأت می‌گیرد و همین، دائمی بودن آن را تضمین می‌کند. در میان خاستگاه‌ها برای اصول حقوقی، می‌توان از نگرش اصول فطری نام برد. براساس رویکرد فطری، اصول حقوقی برگرفته از حقوق فطری هستند.

۳) **نماینده‌گری ارزش‌ها:** اصول حقوقی، نماینده ارزش‌های حاکم بر جامعه هستند. ارزش‌ها در یک جامعه، بیانگر امور واقعی‌اند که میان مردم مطلوبیت داشته و تبعیت از آنها الزامی است. ارزش، نمایانگر عقاید و باورهای است که از نظر فردی یا اجتماعی، رفتار مطلوب و برتر شمرده می‌شوند و افراد یا گروه‌های اجتماعی هنگام سؤال درباره‌ی خوبی‌ها، برتری‌ها و کمال مطلوب، به آنها رجوع می‌کنند. اصول

حقوقی به دلیل برخورداری از ارزش‌ها، از سوی یک قدرت مافوق خلق نمی‌شوند؛ بلکه از درون ارزش‌ها کشف می‌شوند.

۴) الزام‌آور بودن: الزامی بودن، صفت مشترک قواعد حقوقی، قوانین و اصول حقوقی است؛ با این تفاوت که منبع الزام در اصول حقوقی به واسطه اراده قانون‌گذار به دست نیامده است؛ بلکه منبع آن، مافوق قانون و برگرفته از ارزش‌ها است.

۵) اصول حقوقی به عنوان مبنای حقوق موضوعه: اصول حقوقی مبنای حقوق موضوعه هستند و حقوق موضوعه، شرح و تفصیل اصول حقوقی به شمار می‌روند. حقوق موضوعه، حقوقی ساختگی هستند و هر کشور براساس قانون اساسی خود، نظام حقوقی خاص خود را می‌سازد.

۶) دارا بودن مقام ثبوت: ویژگی دیگر اصول حقوقی، دارا بودن مقام ثبوت است؛ زیرا اصول حقوقی از ارزش‌ها گرفته شده‌اند که آنها نیز دارای مقام ثبوت هستند.

۳-۲. تفاوت اصول حقوقی با قواعد حقوقی

یکی از مفاهیم همگون که شباهت فراوانی با اصول حقوقی دارد، قواعد حقوقی است. قواعد حقوقی، قواعد کلی‌اند که منشأ استخراج قوانین جزئی هستند و در مقایسه با قوانین از هژمونی برتری برخوردارند و پایه‌ای برای پرافراشتن قوانین جزئی به حساب می‌آیند. در حالی که قواعد، هرچند منشأ استخراج قواعد جزئی هستند و از لحاظ کلی و الزام‌آور بودن با اصول حقوقی مشابه‌اند؛ اما نمی‌توان آنها را با اصول حقوقی یکسان دانست. ویژگی‌هایی که قبلاً برای اصول عنوان شد، مرز تمایز اصول از قواعد به شمار می‌روند. اصول حقوقی و قواعد، هر دو کلی هستند؛ با این تفاوت که اصول حقوقی به این جهت کلی بوده که بر موارد نامعین و نامحدود دلالت می‌کنند. در مقابل، قواعد حقوقی معمولاً کلی هستند؛ زیرا تنها بر عده‌ای که به عنوان مصداق معین در متن ذکر شده‌اند، دلالت می‌کنند.

۴. تأثیر حکمت متعالیه در اصول حقوقی

ظرفیت‌شناسی حکمت صدرایی در بخش اصول حقوقی را می‌توان در دو بخش فراوری اصول حقوقی و مبادی هستی‌شناسی اصول حقوقی تبیین کرد.

۴-۱. تأثیر فرآیندی حکمت متعالیه در اصول حقوقی

تأثیر فرآیندی حکمت متعالیه در اصول حقوقی در بخش دانش حقوق و به شکل درجه دوم و خارج از آن دانش قابل مشاهده است. به عنوان مثال، فلسفه حقوق و روش‌شناسی دانش حقوق می‌توانند تحت تأثیر حکمت متعالیه قرار گیرند. تأثیر حکمت متعالیه در هریک از این بخش‌ها به طور بایسته و تحقق‌یافته قابل تبیین است.

۴-۲. تأثیر فراوردی حکمت متعالیه در اصول حقوقی

تأثیر دیگر حکمت متعالیه، تأثیر فراوردی است؛ به این معنا که حکمت متعالیه در متن دانش، اجزاء و ارکان دانش تأثیرگذار است. دانش حقوق از منظر فیلسوفان صدرایی مانند آیت‌الله جوادی آملی از چهار بخش (مبادی حقوقی، منابع حقوق، مبانی حقوقی و مواد حقوق) تشکیل شده است. مبادی در پیشاپیش حقوق قرار دارد و به بیان کلیات حقوق می‌پردازد و بیانگر پارادایم‌های حاکم بر حقوق است؛ که می‌توان به مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی اشاره کرد. «مبادی حقوق در حقیقت، بنیان‌های حاکم بر حقوق است که به تبع مبادی مکاتب مختلف حقوقی شکل می‌گیرد. مبادی حقوق، سوق‌دهنده دانش حقوق به سمت مکاتب مختلف است. حقوق‌شناسان با تحلیل مبادی حقوقی می‌توانند از آن منبع، اولاً مبانی و سپس، مواد و فروع حقوقی را تدوین نمایند» (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص ۲۰). حکمت متعالیه در این بخش با تولید مفاهیم بنیادین، در پارادایم‌های حاکم بر حقوق تأثیرگذار خواهد بود. بر این اساس، مکتبی که انسان‌شناسی الحادی است، به تبع در بخش مبادی چهارگانه، رویکرد متفاوتی با مکتبی که رویکردش الهی است، خواهد داشت (جوادی آملی، ۱۳۹۷، ص ۲۶-۲۷). بخش مدنظر در این پژوهش، مبانی دانش حقوق است که اصول حقوقی در این بخش قرار دارد. مبانی دانش حقوق، پایه و اساس وضع یک قانون و منشأ وضع یک قانون است (جعفری لنگرودی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۶۴۸). مبنای دانش حقوق، آن امری است که الزامی بودن قواعد حقوقی را توجیه می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۳). در حقیقت، مبنای حقوق به مبادی حقوقی وابستگی تام دارد و عوامل گوناگونی مانند عقاید مذهبی، اصول اخلاقی و ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی و... در تکیه این مبانی، هریک به نوبه خود تأثیرگذار است (مدرس، ۱۳۷۶، ص ۴۴). مبانی حقوق دارای چهار ویژگی ضروری است که عبارتند از:

۱) مبانی حقوق همیشه از کلیت وسیعی برخوردار است و لذا، عملاً تعداد مبانی در هر نظام حقوقی محدود است.

۲) این مبانی از نظر حقوق دانان وضع‌شدنی نیست و لذا، اطلاق قانون و یا قاعده بر آنها صحیح نیست.

۳) در مورد ابهام یا سکوت قانون، این مبانی برای حقوق دانان و قاضی، جنبه راهگشایی دارد؛ زیرا قانون‌گذار، قوانین و مقررات را با توجه به این مبانی و براساس آنها وضع نموده است.

۴) منشأ الزامی بودن قواعد و مقررات اجتماعی، همین مبانی است (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۸، ص ۱۷۰).

با توجه به اوصاف یادشده می‌توان مبنا را اینگونه تعریف کرد: مبنا اصل یا قاعده کلی است که نظام حقوقی مبتنی بر آن باشد و قواعد و مقررات حقوقی براساس آن وضع گردد (همان، ص ۱۶۹).

باتوجه به شناخت مبانی دانش حقوق که شامل اصل و قواعد بنیادین مانند اصل حیات، اصل مالکیت و... است؛ پرسش این است که این اصول چگونه تولید می‌شود؟ مراحل چهارگانه دانش حقوق، که در بخش هست‌ها و باید‌ها قرار دارد، از مکاتب مختلفی متأثر است. چنانکه گونه استخراج قواعد بنیادین حقوق دانی که در بخش مکتب حقوقی، معتقد به مکتب پوزیتیویستی باشد، متفاوت از حقوق دانی خواهد بود که در مکتب حقوق طبیعی گام برمی‌دارد. براساس مبانی حقوق پوزیتیویستی، حقوق برآمده از اراده‌ها است، ویژگی جعل دارد و قوانین، دستورات بشری است (موراوتز، ۱۳۹۱، ص ۵۲)؛ اما اگر حقوق دانی معتقد به حقوق طبیعی و حقوق الهی باشد، حقوق به‌گونه‌ای دیگر شکل خواهد گرفت. یکی از مکاتب تأثیرگذار در چهار بخش دانش حقوق، حکمت متعالیه خواهد بود. حکمت متعالیه با تأثیرگذاری در بخش مبادی هستی‌شناختی، مبادی معرفت‌شناختی و مبادی انسان‌شناختی به‌سمت تولید مبادی متناسب با خود حرکت می‌کند. سپس در مرحله بعدی حکمت متعالیه منابع مناسب را برای استخراج قواعد در نظر می‌گیرد. یعنی از منابعی مانند قرآن و سنت بهره می‌گیرد، گام دیگر مبانی مناسب با خود است که مبانی در بخش اصل‌ها و حق‌ها قرار دارد و سپس از مبانی به سمت قواعد و قوانین حرکت می‌کند (مبادی، منابع، مبانی، قواعد، قوانین). بنابراین، مبانی دانش حقوق، حق‌ها و اصل‌هایی هستند که نظام حقوقی، مبتنی بر آنها است و قواعد و مقررات حقوقی براساس آن وضع می‌گردد. این بخش از مبانی، برخاسته از مبادی و منابع دانش حقوق بوده که متأثر از حکمت متعالیه است.

۴-۲-۱. تأثیر هستی‌شناسی حکمت متعالیه در اصول حقوقی

تأثیر دیگر حکمت، تأثیر در بخش امور عامه است که پژواک آن در اصول حقوقی و حق‌ها نمایان می‌گردد. - **ماهوی نبودن وجود:** یکی از ارکان فلسفه، مفهوم بودن «وجود» است. مفهوم وجود به‌سبب نداشتن ماهیت، دارای تعریف ماهوی نیست؛ زیرا تعریف «التعریف للماهیه» و «بالماهیه» (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۹۱)، یعنی تعریف به ماهیت تعلق دارد و به‌واسطه ماهیت (جنس و فصل) صورت می‌گیرد. همچنین، مفهوم وجود در خارج، فرد داشته و مصداق ندارد. «فقد تبین لک الآن أن مفهوم الوجود العام، وإن كان أمراً ذهنياً مصدری انتزاعياً، لکن أفراداً و ملزوماته أمور عینی» (ملاصدرا، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۵۰). ثمره مفهوم بودن وجود در بخش حق‌های بنیادین و اصول این است که اولاً، «حق» و اصل به‌واسطه مساوت با وجود، در زمره مفاهیم قرار دارد و دارای جنس و فصل نبوده و شناخت آن، به‌کمک مصادیق است. «تعریف اصطلاحی آن از راه حدگذاری و تعیین ماهوی ممکن نیست، بلکه نیازمند تنبیه است» (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۳، ص ۷۵). از طرفی، مفهوم اصل و حق همانند وجود در خارج فرد دارد، نه مصداق.

- **اشتراک معنوی وجود:** یکی دیگر از رهیافت‌های ملاصدرا در بخش مباحث عامه، مبحث اشتراک معنوی وجود است. در نگاه صدرا، وجود در بخش مفهوم، به شکل مشترک معنوی و در مصداق خارجی، به شکل تشکیک خاصی است. ثمره پذیرش مشترک معنوی و تشکیک خاصی در بخش اصل‌ها و حق‌ها این است که مفهوم حق و اصل به سبب مساوقت با وجود، دارای معنای واحدی می‌باشد. «أما الحق فله في اللغة معان كثيرة، والمظنون رجوعها إلى مفهوم واحد، وجعل ما عده من معانيه من باب اشتباه المفهوم بالمصداق، وذلك المفهوم هو الثبوت تقريباً، فالحق بمعنى المبدأ هو الثبوت» (غروی اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۹).

- **رهیافت‌های ملاصدرا در تشکیک در وجود:** یکی دیگر از رهیافت‌های ملاصدرا در بخش تشکیک در وجود است که به مرتبه خارجی وجود نسبت داده می‌شود. تشکیک در وجود، سنگ بنای منظومه فکری ملاصدرا است. به اعتقاد علامه طباطبائی، ملاصدرا فلسفه خود را با اصالت وجود و پس از آن با تشکیک در وجود آغاز کرد، سپس، در هر مسئله‌ای از مسائل این فن، از همین دو نظریه مدد برهانی گرفت و پایه مسئله را روی آن استوار کرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۴۲). ثمره پذیرش تشکیک در وجود در بخش حق و اصول حقوقی به شرح زیر است: لازمه تشکیک در وجود، داشتن مراتب عالی و مراتب پایین‌تر است؛ زیرا تشکیک در وجود، ما را به سمت نظام علی و معلولی می‌برد. بر همین اساس، در بخش حق‌های بنیادین، مراتب طولی و رابطه علی و معلولی میان آنها برقرار است؛ زیرا لازمه مراتب طولی، اثبات قاعده امکان اشرف و علیت مرتبه بالا برای مرتبه پایین است؛ به همین دلیل، حق حیات در خداوند، علت مادون است. ثمره دوم در بخش حق‌ها، اثبات حق‌ها و اصل‌ها در همه مراتب هستی به شکل حقیقت و رقیقت بوده که لازمه‌اش اثبات مراتب تشکیکی به شکل علیت است؛ لذا، مراتب بالاتر، علت مراتب پایین‌تر هستند.

- **ثمره پذیرش اصالت وجود در بخش حق و اصول حقوقی:** یکی دیگر از شاخصه‌های اصلی فلسفه صدرالمتألهین، اصالت وجود می‌باشد و اکثریت قریب به اتفاق مباحث حکمت متعالیه، مبتنی بر آن قلمداد شده است. براساس اصالت وجود، آنچه به واقعیت عینی موجودات تحقق می‌بخشد، هستی آنها است و ماهیت یا چیستی اشیاء امری اعتباری است که عقل، آن را از حدود وجودی آنها انتزاع می‌کند و از واقعیت مستقل خارجی برخوردار نیست. به همین دلیل، آثار اشیاء در حقیقت ناشی از وجود آنها است، نه از ماهیتشان. ثمره اصالت وجود در بخش‌های مختلف علوم قابل رصد است. آیت‌الله جوادی آملی می‌نویسد: «باتوجه به سه اصل «اصالت وجود»، «بساطت وجود» و «تشکیک در مراتب آن»، باید پذیرفت کمالی که در مرتبه‌ای از مراتب وجود جلوه می‌کند، اگر از کمالات حقیقی مستند به اصل وجود در آن مرتبه باشد، باید در دیگر مراتب آن نیز لباس هستی به خود بپوشد؛ وگرنه لازم می‌آید «وجود» در آن مرتبه خاص، از دو چیز ترکیب شده باشد: اصل وجود، کمال موجود در آن مرتبه؛ در حالی که بساطت

وجود در همه مراتب، این ترکیب را نفی می‌کند. از این‌رو، کمال موجود در هر مرتبه‌ای از وجود را باید عین اصل وجود دانست و به‌صورت تشکیکی به دیگر مراتب آن اسناد داد. این بدین معنا است که هر موجودی به‌مقدار برخورداری خود از وجود، از حیث شدت و ضعف از کمالات ذاتی آن (وجود) برخوردار می‌شود. مثلاً ضرورتی که برای واجب‌تعالی ثابت می‌شود، برای سایر موجودات نیز اثبات می‌شود؛ لیکن برای او «ضرورت ازلی» است و برای دیگران ضرورت‌های ذاتی (منطقی) و وصفی است. این تفاوت برای آن است که هیچ وجودی به شدت وجود واجب‌تعالی نیست. چنان‌که تجرّد قابل اثبات برای مرتبه‌ای از مراتب وجود، برای دیگر مراتب نیز در قالب تشکیک، هرچند بسیار ضعیف، قابل اثبات است. بدین ترتیب، علم که از کمالات اصل وجود است و تحققش در برخی از مراتب آن تردیدبردار نیست، برای همه موجودات به‌صورت تشکیکی قابل اثبات است» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۰۶). براساس این اصل، مشاهده ذکر و تسبیح جمادات به‌وسیله برخی از اولیای الهی و همچنین ارائه چنین صحنه‌هایی به دیگران به‌عنوان معجزه و کرامت، شواهد عرفانی این مدعا است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۳۳۷). ثمره سه اصل یاد شده در حق‌ها و اصول بنیادین نیز جریان دارد؛ بر همین اساس، مثلاً اصل حیات در مرتبه بالاتر به‌شکل حقیقی موجود و در مرتبه نازل به‌شکل رقیقه موجود است. همچنین، دیگر مراتب کمال نیز در همه مراتب موجودات وجود دارد. ثمره دیگر اصالت وجود و تشکیک در وجود، ملاحظه یک نظام کلی در جهان هستی است که میان آنها روابط هستی‌شناسانه از گونه علی و معلولی برقرار است.

۴-۲-۲. تأثیر انسان‌شناسی حکمت متعالیه در اصول حقوقی

براساس مبانی حکمت متعالیه، انسان حقیقت جمعی و وحدت تألیفی دارد. بر همین اساس، دارای مراتب متفاوتی از تجرّد و مادیت است که به‌همین مناسبت به انسان، عالم صغیر اطلاق می‌شود. همچنین براساس مبانی دیگر، یعنی سعادت انسان، تشکیکی بودن وجود، جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقاء نفس، حرکت جوهری نفس و... لازم می‌آید که نفس با کسب کمالات به مراتب عالی برسد. لازمه چنین حرکتی، شکل‌گیری برخی حق‌ها و اصل‌ها در مراتب مختلف نفس است که در سه مرتبه نباتی، حیوانی، انسانی قابل توضیح خواهد بود. قابل ذکر است براساس مبنای ملاصدرا که رابطه کمال را به‌شکل «لبس بعد از لبس» می‌داند؛ کمالات در هر مرتبه، مازاد بر آنکه کمال برای آن مرتبه است، کمال برای مرتبه بعدی نیز است. مثلاً کمالات بخش نفس نباتی مانند اصل تغذیه مازاد بر حق بودن برای نفس، برای حیوان نیز حق است. ملاصدرا با پذیرش حرکت جوهری در نفس معتقد است که نفس، جوهری است که قابل امتداد و تکامل است؛ بر همین اساس، انسان نوع متوسط است، نه نوع اخیر. بنابراین، نفس جسمانیة‌الحدوث و روحانیة‌البقاء است که در ادامه، با اشتداد وجودی به موجود مجرد تبدیل می‌شود. مشاء، قوای نفس را غیر از نفس می‌دانستند؛ ولی ملاصدرا نفس و قوای آن را به یک

وجود، موجود می‌داند که باتوجه به اصالت نفس، همه قوا، اجزای نفس به حساب می‌آیند. بر همین اساس، «النفس فی وحدتها کل القوا» است. نفس دارای وجود واحدی است که در عین وحدت، واجد مراتب متعددی بوده و قوای نفسانی در واقع، همان مراتب وجود وحدانی نفس هستند. رابطه آنها با نفس، رابطه معلول با علت است.

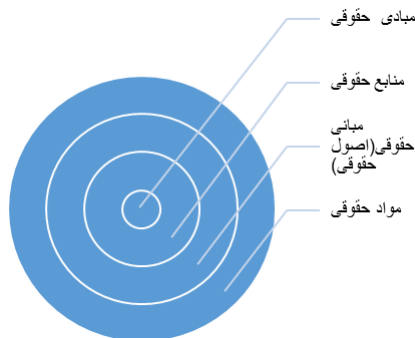
۵. راهکار تولید اصول حقوقی در حکمت متعالیه

راهکار تولید و اکتشاف اصول حقوقی در میان نظام‌های مختلف، متفاوت است. بولانژه در تقسیمی، منشأ اصول را در سه بخش نظم سیاسی، نظام اقتصادی و سنن اخلاقی عنوان می‌کند. برای مثال، در بخش نظم سیاسی عنوان می‌کند: آرمان‌های سیاسی که در به‌ثمر رسیدن یک انقلاب نقش دارند، زادگاه بسیاری از اصول‌اند. مثلاً انقلاب کبیر فرانسه به تولید اصولی مانند اصل تساوی مدنی منجر شد.

۵-۱. استخراج اصول از حق‌ها در حکمت متعالیه

پژوهش حاضر بر این باور است باتوجه به اوصاف اصول حقوقی (کلی‌بودن، دائمی‌بودن، نمایندگی ارزش‌ها، الزام‌آور بودن، مبنای حقوق موضوعه بودن، دارا بودن مقام ثبوت) می‌توان عنوان کرد اصول حقوق رقیقه، حقایق بنیادینی است که مبنای نظام حقوقی بوده و برگرفته از ارزش‌های سرآمدی می‌باشد که توانایی موضوع قرار گرفتن در علم حقوق را دارد (جغتانی عباس و همکاران، ۱۳۹۸، ص ۲۷۹-۳۰۳)؛ و منشأ وضع چند قاعده جزئی و نماینده ارزش‌های حقوقی حاکم بر جامعه به‌شمار می‌آیند (صادقی، ۱۳۹۴، ص ۴۳).

در نگاه حکمت متعالیه، اصول حقوقی در واقع، همان مبانی دانش حقوق است که در مرتبه سوم قرار دارد و تأمین‌کننده قانون در مقام تقنین، تفسیر و اجرا است. این اصول، برگرفته از حق‌های بنیادین است. حق‌های بنیادین در حقیقت، اتخاذشده از مراتب نفوس انسانی است؛ که هر مرتبه نفس انسانی در مرتبه نباتی، حیوانی، انسانی دارای حقوق طبیعی، غریزی و فطری هستند. هر نفسی در هر مرتبه با قوای خاص همراه است که اقتضای قوا دارا بودن حق‌هایی است که از آنها می‌توان به حقوق هفده‌گانه مانند حق تغذیه، حق حیات، حق تولیدمثل، حق عبادت و... اشاره کرد. این حقوق از آن جهت که در حقوق موضوعه کارآمد و تأثیرگذار است، به‌عنوان اصول حقوقی شناخته می‌شود؛ بنابراین، اصول حقوقی برآمده از حق‌های بنیادین درواقع، همان مبانی دانش حقوق است که در مرتبه سوم قرار دارد و تأمین‌کننده قانون در مقام تقنین، تفسیر و اجرا است. اصل‌ها و حق‌ها به‌سبب اینکه برگرفته از حاق ذات موجودات هستند، هردو بیانگر هست‌ها می‌باشند و به‌سبب تشکیک در وجود، مراتب هست‌ها با هم متفاوت است. بر همین اساس، اصل و حق نیز اوصاف وجود را با خود دارند و لذا، قابل تشکیک می‌باشند. مثلاً حق حیات و اصل حیات نسبت به مراتب حیوانات، متفاوت است.



نمودار ۱- مراحل شکل‌گیری نظم حقوقی در نگاه حکمت متعالیه

۲-۵. اقسام حق‌ها و اصل‌ها در حکمت متعالیه

حق‌های تکوینی به دو بخش حق‌بودن درجه‌یک و دو تقسیم می‌شوند (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۹). اصل‌ها نیز به سبب اینکه از دو بخش حق‌های تکوینی استخراج می‌شوند، قابلیت تقسیم به دو بخش اصل‌های درجه‌اول و اصل‌های درجه‌دوم را دارند. حق‌های تکوینی درجه‌اول، حق‌های ثبوتی هستند که از حاق وجود اشیاء به دست می‌آیند و به صورت تکوینی در ذات اشیاء قرار دارند؛ به گونه‌ای که ویژگی‌هایی مانند حق حیات و حق بینایی، بدون صاحب حق نمی‌توانند موجود شوند. به عنوان مثال، قوه بینایی کاملاً وابسته به انسان است و مستقل از او نمی‌تواند موجود شود. این حق در معنای بودن، مقابل باطل است. این بخش از حقوق تکوینی، کلی، ضروری و دائمی هستند و در همه افراد، برابر، همیشه و ثابت‌اند. این حق از حاق وجود اشیاء از قسم معقول ثانی فلسفی شمرده می‌شود و در ردیف مفاهیمی همچون وجود، تشخیص، وحدت و علت است. از این نظر، مساوقت وجود و حق در حکمت متعالیه قابل توجه است. حق در معنای ثبوتی و تکوینی به سبب آنکه مساوق با وجود است، یعنی عینیت و یکسانی با وجود دارد، اوصاف وجود یعنی بساطت، تشکیک و اصالت به محدوده حق نیز سرایت می‌کند و در حق نیز جریان دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۳۵). اصل‌های درجه‌اول نیز به اصولی گفته می‌شود که از حق‌های بنیادین بخش اول به دست می‌آیند؛ مثلاً حق حیات که از اصل حیات منتزع می‌شود و کاملاً مساوق وجود است. حق تکوینی درجه دوم، مانند حق تصرف و حق نفقه حق‌هایی بوده که برآمده از حق‌های تکوینی درجه اول است. این حق‌ها به معنای امور وجودی‌اند که هر فاعلی در انجام فعلش برای رسیدن به کمال و دارایی حقیقی، واجد آن است. چنین حقی با مقایسه کمال وجودی اشیاء به دست می‌آید. به عنوان مثال، حق تصرف و حق نفقه نمونه‌هایی از حق‌های تکوینی درجه دوم است که انسان این حقوق را با ملاحظه غایت کمالی خود به دست می‌آورد. یعنی غایت کمالی انسان رسیدن به مقام بندگی خداوند بوده و لازمه آن دارا بودن چنین حقوقی است. از این رو، خداوند متعال کره زمین را برای او خلق کرده است؛ لذا، عقل حکم

می‌نماید که انسان حق تصرف در موجودات را دارد (نبویان، ۱۳۹۲، ص ۲۶۸). حق تکوینی معنای دوم، مشابه حق تکوینی معنای اول، مفهومی از سنخ معقول ثانی فلسفی است که ذهن با مقایسه کردن واقعیت‌ها آن را می‌سازد و آن واقعیت‌ها را به آن مفهوم متّصف می‌کند؛ به‌طوری‌که ذهن، ظرف عروض آن و جهان خارج، ظرف انّصاف آن باشد. آن واقعیت‌ها عبارتند از موجودی که شایستگی رسیدن به غایت مطلوب را دارد. اصل‌های درجه‌دوم نیز اصولی هستند که از حق‌های درجه‌دوم به‌دست می‌آیند و نیازمند ملاحظه فاعل و غایت فاعل و انتزاع حق‌ها هستند؛ مانند حق تغذیه که اصل تغذیه از آن استنباط می‌گردد. این اصل به‌سبب آنکه نیازمند مقایسه و ملاحظه است، در رتبه دوم قرار دارد. اصول حقوقی در هر دو درجه، مبانی دانش حقوق را تشکیل می‌دهند و قواعد، از آن استخراج می‌شود و باید‌ها شکل می‌گیرند. این باید‌ها به‌سبب آنکه حقیقه آن رقیقه هستند، دارای اعتبار، ارزش و قابلیت استدلال‌پذیری می‌باشند. ویژگی مشترک در هر دو مورد این است که برآمده از ذات شیء بوده و ساختار وجودی، خواهان آن است. با این تفاوت که در بخش اول، ملاحظه خود وجود، ملاحظه حق و اصل هم است؛ به همین سبب، حق و اصل مساوق با وجود است. ولی در بخش دوم، باید با ملاحظه اهداف موجودات و با مقایسه کردن میان انسان و اهداف انسان بتوان به چنین حق‌هایی دست یافت.

۳-۵. ترابط اصل و حق در حکمت متعالیه

اصل‌ها و حق‌ها به‌سبب اینکه برگرفته از اوصاف تکوینی هستند، هر دو بیانگر هست‌ها می‌باشند و به‌سبب تشکیک در وجود، مراتب هست‌ها با هم متفاوت است. بر همین اساس، اصل و حق نیز اوصاف وجود را با خود دارند و لذا، قابل تشکیک می‌باشند. مثلاً حق حیات و اصل حیات نسبت به مراتب حیوانات متفاوت است؛ اما تفاوت اصل و حق در این است که حق‌ها دامنه گسترده‌تری دارند. بنابراین، اصل، رقیقه حق است؛ به‌طوری‌که حق حیات بیانگر حق تکوینی از قسم اول است که از آن، اصل حیات انتزاع می‌شود.

۶. شکل‌گیری حق‌ها و اصول حقوقی براساس مراتب نفس در حکمت متعالیه

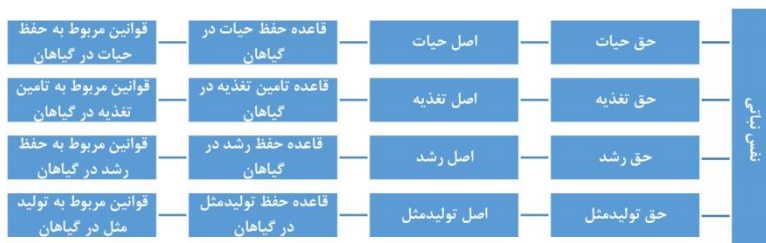
چنانکه گذشت، براساس اندیشه صدرایی در بخش هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، می‌توان به اصالت وجود، بساطت وجود، تشکیک در وجود و مراتب وجود اشاره کرد که لازمه آن، دارا بودن نفوس سه‌گانه (نفس نباتی، حیوانی و انسانی) برای موجودات و مرتبه کمال آن برای انسان است. بدین ترتیب، موجودات دارای حق‌های طبیعی، غریزی و فطری هستند. حق‌های برآمده از طبیعت موجودات به‌شکل حق‌های تکوینی است. هر نفسی در هر مرتبه با قوای خاص همراه است که به اقتضای قوا، دارای حق‌هایی است که می‌توان به حقوق هفده‌گانه مانند حق تغذیه، حق حیات، حق تولیدمثل، حق عبادت و... اشاره کرد. این حق‌ها دامنه گسترده‌ای دارند و بخشی از آن در دامن دانش اصول سرازیر می‌گردد؛ که

از آن، اصول حقوقی کشف می‌شود. اصول حقوقی ریشه در طبیعت دارند، با اوصافی مانند برتر بودن از اراده دولت و قانون‌گذار؛ به این معنا که نیازمند جعل از طرف قانون‌گذار نیستند، بلکه قانون‌گذار، آنها را کشف می‌کند. همچنین اصول حقوقی، امری ثابت و بدیهی و هماهنگ با طبیعت است که ریشه در اوصاف تکوینی موجودات دارد. نهایتاً، ویژگی دیگر آنها جهان‌شمولی و ابدی بودن است (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۸، ص ۹۰) که از جمله می‌توان به اصولی مانند: اصل حق حیات، حق آزادی و... اشاره کرد. اصول حقوقی از آن جهت که در حقوق موضوعه کارآمد و تأثیرگذار است، به عنوان اصول حقوقی شناخته می‌شود. این اصول به سبب اثرگذاری و کارآمدی خود در نظام حقوقی، به عنوان اصول بنیادین شناخته می‌شوند. بنابراین، روش‌شناسی استخراج اصول بنیادین وابسته به گونه‌های روش‌شناسی است و با توجه به تفاوت در روش‌شناسی، استخراج اصول و تعریف آن نیز متفاوت خواهد بود. بر همین اساس، اصول حقوقی متفاوتی خواهیم داشت.

۶-۱. حق‌ها و اصول بنیادین براساس مرتبه نفس نباتی (حقوق طبیعی)

ملاحظه نفس نباتی به عنوان یک نفس واحد از آن جهت که وجود دارد، ما را به حق‌هایی برای نفس نباتی راهنمایی می‌کند که عمده آنها حق حیات است. حق حیات^۱ یکی از حقوق بنیادین است که منشأ حق‌های دیگر شمرده می‌شود. حیات گیاهی در نگاه حکمت متعالیه براساس سه اصل: اصالت وجود، تشکیک در وجود و بساطت وجود تبیین می‌شود. نفس نباتی دارای سه قوه تغذیه، نامیه و تولیدمثل است و از اوصاف کمالی حیوان و انسان، یعنی نفس حیوانی و قوه ادراک جزئی و تحریک، و نفس انسانی یعنی عقل نظری و عقل عملی محروم است. با این حال، نفس‌های نباتی به سبب دارا بودن سه قوه بادشده، بخشی از حیات و کمالات وجود را به شکل ضعیف برخوردارند. لازمه حق حیات گیاهی، استخراج اصل حیات گیاهی و به تبع، کشف قاعده حیات گیاهی و قوانین در حفظ حیات گیاه است. مرتبه دیگر در نفس نباتی، قوه غاذیه است. وظیفه این قوه، شبیه‌سازی اعضای بدن است؛ به عبارتی، وقتی اجزای بدنی انسان تحلیل می‌روند، این قوه با جذب مواد خارجی، آن بخش را سامان می‌بخشد و مانند همان تولید می‌کند. به بیان ملاصدرا در «اسفار»، وظیفه این قوه، تأمین «بدل ما یتحلل» است (صدرالمآلهین، ۱۴۳۰ق، ج ۸، ص ۵۴)، که مواد خارجی را جذب و آن را شبیه اعضای بدن می‌سازد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۵۹). حق تغذیه در گیاهان، حق تکوینی درجه دوم است که با ملاحظه غایت گیاه، استخراج می‌گردد و همچنین، درجه دومی است که برآمده از حق حیات است. حق تغذیه در گیاه، که حق عمومی است، ما را به سمت اصل تغذیه در گیاه می‌کشاند که دامنه آن در دانش حقوق است. اصل حقوقی تغذیه در گیاه، بیانگر حق‌های زنده در حقوق بوده که نماینده ارزش‌های حاکم است. اصل تغذیه در هر

موجودی به عنوان یکی از اصولی بوده که قابل استخراج است (طالبی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۰). لازمه اصل تغذیه، استنباط قاعده تغذیه بوده و بیانگر باید کلی در حقوق است، که باید برای گیاهان تغذیه را محترم شمارد و لازمه این اصل، استخراج مواد حقوقی در حفظ حقوق محیط زیست است. یکی دیگر از قوای نفس نباتی، قوه نامیه یا منمیه است. وظیفه این قوه، رشد متناسب جسم است تا جسم به کمال خود در رشد برسد. این قوه منشأ رشد و نمو است (صدرالمآلهین، ۱۴۳۰ق، ج ۸، ص ۵۰). قوه نامیه در تلاش است بخشی از مواد غذایی را که از سوی قوه غاذیه جذب می گردد، به شکلی مناسب در رشد جسم استفاده کند. علاوه بر آن، در تلاش است از رشد رویه اجزای موجود جلوگیری کند تا هر عضوی به طور مناسب رشد کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۶۱). بر همین اساس، این قوه در تلاش است اعتدال در رشد را در سه جهت طول، عرض و عمق حفظ کند (صدرالمآلهین، ۱۴۲۲ق، ص ۲۰۸). قوه نامیه بیانگر حق رشد در گیاهان است. لازمه این حق، استخراج اصل رشد در گیاهان است که دامنه آن در دانش حقوق بررسی می شود. اصل رشد در بخش مبانی حقوق ملاحظه می شود و هست های حقوقی، ما را به سمت باید های حقوقی در بخش قواعد و قوانین هدایت می کند؛ زیرا باید ها رقیقه هست ها و لازمه هست ها هستند و به بیانی، از دل هست ها استخراج می گردند. بنابراین، با چهار گزینه مواجه ایم: حق رشد گیاهی، اصل رشد گیاهی، قاعده رشد در گیاهان، قانون رشد در گیاهان. یکی دیگر از قوای نفس حیوانی، قوه مولده است. کار قوه مولده تولید مثل است. این قوه، بخشی از جسم را که شبیه آن است، جدا می کند و سپس با کمک اجسام دیگری که شبیه جسم یاد شده اند، تلاش می کند آن بخش بالقوه را به حالت بالفعل تبدیل کند (صدرالمآلهین، ۱۴۳۰ق، ج ۸، ص ۵۰). به عبارتی، کار قوه مولده، تخلیق و تشکیل بذر و اتخاذ جزئی از جسم و تصرف در آن است؛ تا بتواند جزئی همانند آن بسازد (دادجو، ۱۳۹۷، ص ۶۰). به طور خلاصه، غایت سه قوه را می توان در حفظ جوهر شخص (توسط قوه غاذیه)، اتمام جوهر شخص (به واسطه قوه نامیه) و بقای نوع (به واسطه قوه مولده) نام برد (همان، ص ۶۰). حق تکوینی در جهه دوم که براساس قوه مولده به دست می آید، حق تولید مثل و ازدواج است. این حق، ما را به سمت اصل تولید مثل و ازدواج در گیاهان راهنمایی می کند. لازمه اصل، استخراج قاعده تولید مثل و قانون تولید مثل در گیاهان است. یعنی باید قوانینی برای احیای این حق در گیاهان ایجاد کرد.



نمودار ۲- حق ها و اصل های تکوینی برآمده از نفس نباتی

۶-۲. حق‌ها و اصول بنیادین براساس مرتبه نفس حیوانی

مرتبه دیگر نفس، مرتبه حیوانی است که افزون‌بر دارا بودن چهار کمال از نفس نباتی (حیات، تغذیه، تنمیه، رشد و تولیدمثل)، کمالات مخصوص به خود در مرحله حیوانی را دارد که نفس نباتی از آنان محروم است. چنانکه گذشت، تغذیه، تنویه، رشد و تولیدمثل برآمده از قوای نباتی در گیاهان است. اما براساس حرکت جوهری و براساس «لبس بعد از لبس» کمالات در مرحله دانی، در مرحله عالی نیز قرار دارد. بر این اساس، حیوانات دارای حق تغذیه، حق رشد و حق تولیدمثل هستند. حقوق دیگر در حیوانات به سبب ملاحظه نفس حیوانی در این مرتبه خاص است. یکی از این حقوق، حق سود و منفعت بوده که از قوه شهوانی استخراج می‌گردد. حق سود، ما را به سمت اصل سودگرایی در حیوان و آن نیز ما را به سمت قاعده سودگرایی و حفظ منفعت در حیوان راهنمایی می‌کند. قوه غضبیه، دومین قوه محرکه است که بعد از ادراک این معنا که اموری برای شخص زیان‌آور است یا آنکه حیات او را تهدید می‌کند، فعال می‌گردد و منشأ ایجاد حرکت جهت دفع امور یادشده است؛ با این هدف که بر آنها غلبه یابد و آنها را نابود کند (همان، ص ۲۶۴). باتوجه به این بخش یعنی قوه ادراکی و بخش دفع، می‌توان به اصل دفاع از خویش پی برد.

۶-۳. حق و اصول بنیادین براساس مرتبه نفس انسانی

آخرین مرتبه نفسانی، مرتبه نفس ناطقه انسانی می‌باشد که با مرتبه عقلانی همراه است. عقل در مرتبه نفسانی با دو قوه همراه است: عقل نظری یا قوه عالمه که وظیفه‌اش ادراک کلیات بوده و عقل عماله، که وظیفه‌اش انگیزه‌دهی به اعمال انسان است.

۶-۳-۱. حق حیات انسانی

ملاحظه نفس انسانی با مجموعه قوا که ترکیب حقیقی دارد، زمینه‌ساز بروز حق حیات انسانی است. حیات انسانی غیر از زندگی گیاهی است که خارج از قلمرو تغذیه، تنویه و تولیدمثل هدفی ندارد و غیر از حیات حیوانی است که بیرون از منطقه خیال و وهم از لحاظ اندیشه و فراتر از محور شهوت و غضب، از جهت انگیزه، خواسته‌ای ندارند؛ بلکه حیات متألّهی است که از منظر معرفت، همراه با برهان عقلی و از دیدگاه محبت، با حبیب خدا هم‌سفر بودن است (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۹، ص ۱۹۴).

۶-۳-۲. حق‌ها و اصل‌های نباتی و حیوانی در انسان

نفس انسانی، مرتبه کمال‌یافته نفس نباتی و حیوانی است. بر همین اساس، همه کمالات مراتب پایین‌تر در مرتبه نفس انسانی موجود است. بنابراین، حق حیات، تغذیه، تنویه، رشد و تولیدمثل و حق منفعت، دفاع مشروع، حق ادراک و حق هنر در انسان موجود است. این موارد به تبع اصول و قواعد مربوط به آنها برای انسان ملحوظ است.

۶-۳-۳. حق و اصل تحصیل علم

ملاحظه نفس ناطقه با هر کدام از قوا به تنهایی، کاشف برخی حقوق است. نفس ناطقه در نگاه ملاصدرا مازاد بر دارا بودن کمالات نفس حیوانی و نباتی که به شکل بالفعل در او نهفته است، کمالات بالقوه نیز دارد که در پرتو عقل نظری و عملی آشکار می شود. عقل نظری در نگاه ملاصدرا، عقلی است که با کمک آن می توان تصورات و تصدیقات را ادراک کرد (صدرالمآلهین، ۱۳۵۴، ص ۳۰۴). به عبارتی، قوه ای است که حقایق و هستی ها را به شکل کلی درک می کند و فعالیت های علمی انسان را عهده دار است و علوم و معارف را از مبادی برتر دریافت می کند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۲۳). واژه عقل در نگاه ملاصدرا گاهی بر همین قوه عالمه اطلاق می شود و گاهی بر مدرکات این قوه (صدرالمآلهین، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۴۱۹). ملاصدرا مراتب چهارگانه ای برای عقل بیان می کند: «عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل مستفاد». اقتضای ذاتی چهار مرتبه عقل نظری، اثبات حق علم آموزی برای انسان است. لازمه این حق، استخراج اصل علم آموزی و به تبع، قاعده علم آموزی و حمایت از قوانین کسب دانش است.

۶-۳-۴. حق و اصل عبادت و بندگی

همان طور که عنوان شد، عقل عملی مرتبه دیگری از نفس ناطقه است و این قوه، کارهای تدبیری او را انجام می دهد. بر این اساس، گرچه مسائل علمی حکمت نظری و عملی هر دو حاصل فعالیت عقل نظری انسان اند؛ لیکن به اعتبار موضوع شناخت، به دو بخش منقسم می شوند (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۲۲). لازمه دارا بودن عقل عملی، اثبات حق دینداری است، که لازمه آن اثبات اصل دینداری (اینکه دین داشتن و حفاظت از دین یک اصل و حق انسانی است) و لازمه آن قاعده دینداری و حفاظت از دین در جامعه و نهایتاً قوانین مربوط به حمایت از دین داری و ترویج دین است.

۷. نتیجه گیری

این پژوهش به بررسی امکان شناسایی اصول حقوقی در حکمت متعالیه پرداخته و تلاش کرده تا با تکیه بر این فلسفه، به تحلیل اصول حقوقی براساس حقوق های بنیادین بپردازد. یافته های به دست آمده در ادامه مورد اشاره قرار می گیرد:

۱) نظام حقوقی از منظر حکمت متعالیه در چهار بخش مبادی حقوق، منابع حقوق، مبانی حقوق و مواد حقوقی تشکیل شده است. جغرافیای حقوق ها و اصول حقوقی در حکمت متعالیه در بخش مبانی قرار دارد. مبانی دانش حقوق، پایه و اساس وضع یک قانون و منشأ وضع یک قانون است. مبنای دانش حقوق در حقیقت، الزامی بودن قواعد حقوقی را توجیه می کند و به مبادی حقوقی وابستگی تام دارد. این مبانی تحت تأثیر عوامل گوناگونی مانند عقاید مذهبی، اصول اخلاقی و ضرورت های سیاسی و اقتصادی

شکل می‌گیرد و هریک به‌نوبه خود تأثیرگذار است.

۲) حقوق تکوینی حقایقی هستند که از مرتبه ذات اشیا به‌دست می‌آیند و از نوع مقعول ثانی فلسفی بوده و مساوق با مفهوم وجود، وحدت، تشخص و خیریت هستند. در حقیقت، حق یکی از صفات حقیقی وجود به‌عنوان وجود است و به همین علت، اوصاف وجود در بساطت، تشکیک‌پذیری، علیت و وحدت در حقیقت حق نیز جاری است. بنابراین، حق در معنای توصیفی واقعی شامل حقوق تکوینی است و به حق‌هایی اطلاق می‌شود که برآمده از نفس وجود اشیا هستند. حقوق تکوینی با پیدایش یک موجود شکل می‌گیرند و لازمه ذات آنها هستند.

۳) اصول و حقوق به‌سبب آنکه برگرفته از اوصاف تکوینی موجودات و مساوق با وجود هستند همانند وجود دارای مراتب تشکیکی می‌باشند. بنابراین، اصل و حق نیز اوصاف وجود را با خود دارند و لذا، قابل تشکیک می‌باشند. برای مثال، حق حیات و اصل حیات نسبت به مراتب حیوانات متفاوت است. تفاوت اصل و حق در این است که حق‌ها دامنه گسترده‌تری دارند و بنابراین، اصل، رقیقه حق است.

۴) اکتشاف حقوق بنیادین براساس مبانی حکمت متعالیه، از طریق ملاحظه انسان صورت می‌گیرد که حقیقت جمعی و وحدت تألیفی دارد. بر همین اساس، انسان دارای مراتب متفاوتی از تجرّد و مادیت است و به همین مناسبت، به انسان عالم صغیر اطلاق می‌شود (صدرالمألهین، ۱۳۸۸، ص ۴۲۸). همچنین، براساس مبانی دیگر مانند سعادت انسان، تشکیکی بودن وجود، جسمانیة‌الحداث و روحانیة‌البقاء نفس، حرکت جوهری نفس و... این ضرورت ایجاد می‌شود که نفس با کسب کمالات به مراتب عالی برسد. لازمه چنین حرکتی، شکل‌گیری برخی حقوق بنیادین و اصول بنیادین در مراتب مختلف نفس است که در سه مرتبه نباتی، حیوانی و انسانی قابل توضیح خواهد بود.

منابع

- پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (۱۳۶۸). *درآمدی بر حقوق اسلامی*. تهران: انتشارات سمت.
- جعفری تبار، حسن (۱۳۸۳). *مبانی فلسفی تفسیر حقوقی*. تهران: انتشارات سهامی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۴۰۱). *فلسفه حقوق مدنی*. گنج دانش، چاپ پنجم، ج ۱.
- جغتائی، عباس و همکاران (۱۳۹۸). *قلمرو اصول حقوقی و رابطه آنها با منابع*. مطالعه حقوق تطبیقی معاصر، ۱۰(۱۸).
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). *حق و تکلیف*. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *رحیق مختوم*. قم: مرکز نشر اسراء، ج ۱-۲.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). *تسنیم*. قم: نشر اسراء، چاپ سوم، ج ۴، ۹، ۱۳.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۷). *فلسفه حقوق بشر*. قم: مرکز نشر اسراء، چاپ نهم.
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۷). *مفهوم اصل حقوقی و مقایسه آن با قاعده حقوقی: مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و فرانسه*. دانش حقوق مدنی، ۷(۲)، ص ۱۵-۲۶.
- دادجو، ابراهیم (۱۳۹۷). *علم النفس مشائیان مسلمان*. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی دانش و اندیشه.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۶۸). *درآمدی بر حقوق اسلامی*. تهران: انتشارات سمت.
- دل و کیو، ژرژ (۱۳۸۰). *فلسفه حقوق*. ترجمه جواد واحدی. تهران: میزان.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۵۴). *قرارداد اجتماعی*. ترجمه شکیباپور. تهران: فرخی.
- زارع، مهدی؛ حکمت‌نیا، محمود (۱۴۰۲). *نسبت‌سنجی رابطه حقوق و اخلاق در نگرش حکمت متعالیه و مبانی حقوق بشر*. حکمت اسراء، ۱۵(۲).
- سبزواری، هادی (۱۳۶۹). *شرح منظومه*. تهران: نشر ناب، ج ۱.
- صادقی، محسن (۱۳۹۴). *اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه*. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۳۵۴). *المبدأ المعاد*. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۳۸۸). *الشواهد الربوبیه*. قم: نشر بوستان کتاب، چاپ پنجم.
- صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۴۲۲ق). *شرح الهدایة الاثریة*. بیروت: موسسه التاريخ العربی.
- صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم (۱۴۳۰ق). *اسفار*. قم: نشر طلّیعه النور، چاپ سوم، ج ۸-۹، ۳، ۱.
- صدری افشاری، غلامحسین؛ حکمی، نسرین؛ حکمی، نسترن (۱۳۸۱). *فرهنگ معاصر فارسی امروز*. فرهنگ معاصر زبان، چاپ دوم.
- طالبی، محمدحسین (۱۳۹۳). *درآمدی بر فلسفه حق*. قم: انتشارات حوزه و دانشگاه.
- طریحی (۱۳۶۵). *مجمع البحرین*. مرتضوی، ج ۵.
- غروی اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۹ق). *حاشیه کتاب مکاسب*. المحقق، ج ۱.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). *فلسفه حقوق*. تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۱.
- مدرس، علی اصغر (۱۳۷۶). *حقوق فطری، یا، مبانی حقوق بشر*. نوبل.
- مصباح یدزی، محمدتقی (۱۳۹۱). *آموزش فلسفه*. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ج ۱.
- موراوتز، توماس (۱۳۹۱). *فلسفه حقوق: مبانی و کارکردها*. مترجم: بهروز جندقی. پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

نبویان، محمود (۱۳۸۸). *حق و چهار پرسش بنیادین*. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

نبویان، محمود (۱۳۹۲). *چیستی حق*. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

Bekaert, H. (1963). *Introduction à l'étude du droit*. Bruxelles: Émile Bruylant.

Pineschi, L. (2015). *General Principles of Law: The Role of the Judiciary*. Springer.